



مبانی

جامعه‌شناسی دین

قسمت دوم

محمود رجیبی

(اعتقاد به نیروی غیبی و تقدس) وجود پیام‌آوری را از سوی آن نیروی غیبی، دربر دارد و مذاهبی که وحی و نبوت را منکرند مانند مذهب «برهمنی»^۱ از محدوده دین خارجند.

□ ۴ - دین همان دین حقیقی و واقعی یعنی اسلام است که از آغاز آفرینش تا ابد، دوام داشته و دربرگیرنده عناصر فوق بوده و گستره آن تمام شئون زندگی انسان را شامل است و اساس آن

۱ - راداگريشان می‌گوید: دین چندان عبارت از وحی نیست که ما توسط ایمان آن را اکساب کنیم بلکه عبارت است از اهتمام به کشف عمیق‌ترین حجابات هستی آدمی و تأمین تماس جاویدان با آن، ادیان عالم را می‌توان به دو دست تقسیم کرد: اول آنکه مربوط به امور آفاقی است، دومی به تجربه درونی از نظر اولی دین، داشتن عقیده و اخلاقی است که ناظر به یک نیروی بیرونی و یا آفاقی است و از نظر دومی دین تجربه‌ای معنوی است که هر فرد پیش خود ارزش بزرگ به آن می‌دهد، دین هندو و بودائی از این سنخ دوم است.

اکنون - پس از آنکه مرز دین از غیر دین روش گردید - یادآور می‌شویم که بطور کلی کلمه دین در چهار اصطلاح مختلف بکار رفته است:

□ ۱ - دین، یعنی هرگونه روش زندگی - خواه مشتمل بر اعتقاد به نیرو یا نیروهائی مافوق طبیعت و بر نوعی تقدس باشد و خواه چنین نباشد - طبق این اصطلاح، دین شامل مکتب‌های لائیک هم می‌شود.

این، اصطلاحی مسامحه‌آمیز بوده و می‌توان گفت بیشتر کاربرد دلخوی واژه است.

□ ۲ - دین، یعنی اعتقاد به نیرو یا نیروهائی مافوق طبیعت، همراه با نوعی تقدس است که معمولاً آداب و رسوم بدنیال دارد، طبق این بیان مذاهب «لائیک» از قلمرو دین خارجند.

□ ۳ - دین علاوه بر دو عنصر فوق

تسلیم حق متعال شدن و پذیرش جهان بینی توحیدی و توحید در عبادت است که در زبان قرآن، اسلام نافعیده شده است، ان اللین عندالله الاسلام^{۱۰۲}.

اکنون پس از توضیح سه واژه مذکور به موضوع اصلی باز می گردیم تا بینیم آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟

جامعه شناسان صریحاً اعلام می دارند که دین نهادی اجتماعی در عرض نهادهای دیگر نظیر خانواده، اقتصاد، حکومت و... می باشد، این موضوع توسط «دورکیم»، «کالر»، «سمنر» و تعداد بسیاری از جامعه شناسان و مردم شناسان مطرح گشت، البته اجتماعی بودن و پیدایش دین بوسیله اجتماع را «روبرتن اسمیت» هم قبلاً در سال ۱۷۹۴ مطرح ساخته بود، «پل رادین» نیز که منشأ دین را ترس می دانست آن را به ترسی که اجتماع در دل انسان بوجود می آورده باز می گرداند و ریشه ای اجتماعی برای دین قائل بود، بهرحال بحث از منشأ دین را در بخشهای آینده به صورت تفصیلی مطرح خواهیم ساخت، اکنون فقط می خواهیم بدانیم آیا آنطور که جامعه شناسان مطرح ساخته اند دین یک نهاد اجتماعی است؟

با توجه به توضیحی که در مورد دو کلمه نهاد و اجتماعی داده شد، روشن می گردد که نهاد اجتماعی بودن دین بیانگر یکی از دو معنای زیر است:

الف - اجتماعی یعنی ظرفش اجتماع

است و جز در اجتماع تصور ندارد. توضیح: پدیده ها و اموری که با انسان پیوندی دارد و به اصطلاح امور انسانی هستند، بر دو گونه اند:

۱۰ - اموری که با وجود یک فرد هم قابل تصور بوده و در خارج از ظرف زندگی اجتماعی نیز وجود دارند، مثلاً هنگامی که قرآن مجید می فرماید: افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها وزیناها وما لها من فروج^۱ با این بیان، انسان را به نگرستن به آسمان و تأمل در آن و چگونگی آفرینش و آرامش آن ترغیب می کند، روشن است که نگرستن و دقت نظر در آفرینش و زینت

۲ - سورة آل عمران آیه ۱۹.

۳ - از بین اصطلاحات چهارگانه، اصطلاح اول، کاربردی همراه با سامحه است و دو اصطلاح اخیر با توجه به ادیان آسمانی و یا دین حقیقی مطرح شده و چنانکه قبلاً گذشت مرز و محور آنچه در این کلمه نهفته است، اصطلاح دوم است، البته باید توجه داشت که کلمه دین کاربردهای مختلف دیگری نیز دارد و حتی گاهی بر بخشی از یک دین به ویژه بخشهای پایه ای و یا بر روح حاکم بر آن نیز اطلاق می شود مانند «هل الدین الا الحب والبیض» و یا آنکه گاهی توسعه این واژه تا آنجا است که لوازم و آثار و کلیه امور مربوط به آن را دربر می گیرد و به عبارت دیگر و دقیق تر، مقصود از دین آنچه از سوی آورنده و پاسداران آن رسیده می باشد، مثلاً گاهی دین اسلام به آنچه در کتاب و سنت آمده اطلاق می شود ولی از آنجا که ما در صدد استقصاء اصطلاح های مختلف نبودیم، به ذکر آنها نپرداختیم.

۴ - آیا (منکران حق) به آسمان که بالای سر آنان است، نگاه نمی کنند که چگونه آن را بنیان گذاشته و زینت کردیم و هیچ شکاف و خللی در آن راه ندارد (ق/ ۶).

آسمان، امری فردی است و هیچگونه توفقی بر زندگی اجتماعی ندارد، اینگونه امور و حوادث را امور فردی می نامند.

۲۵- اموری که جز در ظرف اجتماع متصور نیستند مانند آداب و رسوم ملی و میهنی و یا قوانین اجتماعی که اجراء آنها متوقف بر وجود اجتماع است، چنین پدیده هائی جز در ظرف وجود چند نفر که با هم روابط اجتماعی داشته باشند محقق نمی شوند، این گونه امور را، امور اجتماعی می نامند، یکی از امور اجتماعی، دین است که از آغاز پیدایش جامعه انسانی تا کنون در بین تمام ملت ها وجود داشته است، ولی پیش از آنکه اجتماعی تشکیل شود، دینی وجود نداشت، چنانکه اگر زمانی زندگی اجتماعی از بین رود، دین هم زمینه ای نداشته و از میان مردم رخت برخواهد بست، بنابراین نهاد اجتماعی بودن دین به این معنی است که ظرف تحقق آن، اجتماع است هر چند منشأ و پدیده آورنده آن، فرد و یا موجودی مافوق انسان و جهان طبیعت باشد.

چنین برداشتی از نهاد اجتماعی بودن دین را می توان به «پتر برگر» نسبت داد، او پس از آنکه کتاب سرپناه مقدس را نوشت و در آن به بررسی دین به عنوان یک امر اجتماعی پرداخت، مورد اعتراض قرار گرفت و متهم به انکار منشأ الهی داشتن مسیحیت و زمینی دانستن آن گردید و پس از آن کتاب، شایعه فرشتگان را نگاشت و در

آن اعلام داشت که من منکر منشأ الهی مسیحیت نبوده و خودم را نیز یک مسیحی معتقد می دانم، هر چند در دسته ها و شعبه های کنونی مسیحیت قرار ندارم و مقصودم از اجتماعی بودن دین، منشأ غیر الهی داشتن آن نیست، بلکه صرف نظر از منشأ آن، دین را به عنوان یک امر اجتماعی که در اجتماع وجود دارد و ظرفش اجتماع است مورد بررسی قرار داده ام.

ب- گاهی هم مقصود از نهاد اجتماعی بودن دین، آن است که برخلاف برخی پدیده های انسانی که فردی هستند و برخلاف نظر برخی روانشناسان که افعال و امور انسانی را به فرد بازگشت می دهند، پاره ای از امور انسانی یا تمام آنها از جامعه منشأ گرفته و محصول و معلول زندگی اجتماعی است، نهادهای اجتماعی و متجمله دین از این زمره اند. به عبارت دیگر نیازهای انسان، به ترتیبی که در نهادی شدن اشاره رفت،^۵ جریانی را طی کرده و در اثر کنش و واکنش اجتماعی، نهادها را بوجود می آورند، دین نیز چنین سرگذشتی دارد و معلول برخی از نیازهای است که با طی مراحل در جریان زندگی اجتماعی، به نهادی تبدیل شده است، بنابراین دین، محصول و معلول جامعه و زندگی اجتماعی است.

در مورد معنای اول از دو معنای نهاد اجتماعی بودن دین، باید بگوئیم:

۵- مجله نور علم شماره ۱۰ (دوره دوم) ص ۹۷.

کلمه دین به هر یک از چهار معنای گذشته که مورد نظر باشد، هیچگونه ملازمه‌ای با اینکه ظرفش باید اجتماع باشد و جز در ظرف زندگی اجتماعی متصور نباشد ندارد و طبق هر یک از آن چهار معنی، می‌تواند در ظرف اجتماع و یا در صحنه زندگی فردی جلوه‌گر شود، زیرا در مفهوم هیچ یک از آنها داشتن ظرف اجتماعی، ضرورت ندارد، و لازمه هیچ یک از مفاهیم یاد شده چنین چیزی نبود، روش زندگی، هم می‌تواند فردی باشد و هم می‌تواند اجتماعی باشد، اعتقاد به موجود غیبی و تقدس با توضیحی که گذشت نیز هیچگونه توقفی بر زندگی اجتماعی ندارد، وجود پیام‌آوری از سوی آن نیروی غیبی نیز اعم از این است که برای جمع یا برای فرد و حتی برای خود پیامبر باشد، بلی کلیه رسولانی^۶ که قرآن از آنان یاد می‌کند برای گروهی مبعوث شده‌اند، ولی آنچه را که در مورد این پیامبران روی داده، نباید به معنی ملازمه بین پیامبری و زندگی اجتماعی دانست، دین به معنی اسلام و آنچه از سوی خدا بر پیامبران در طول تاریخ بشر نازل شده، نیز ضرورت زندگی اجتماعی را به همراه ندارد، بلکه وسیع‌تر از آن و دربرگیرنده زندگی اجتماعی و فردی است، به نظر ما، اینگونه قضاوت در مورد دین (اجتماعی دانستن آن به معنی فوق) از آن پیش فرض نادرستی سرچشمه می‌گیرد که منکر هرگونه

امر فردی بوده و یا معتقد باشیم که انسان منتهای اجتماع، همان حیوان است و انسانیت انسان به اجتماعی بودن او است و روشن است که این پیش فرضها، ادعائی است که دلیلی بر آن وجود ندارد و در مباحث جامعه‌شناختی، نادرستی آن روشن گشته است.

بنابر این هیچگونه ملازمه‌ای بین دین و توقف آن بر زندگی اجتماعی وجود ندارد و آنچه در مفهوم دین نهفته است، اعم از زندگی فردی و اجتماعی انسان می‌باشد.

حال به بررسی دومین معنی از نهاد اجتماعی بودن دین می‌پردازیم تا ببینیم آیا دین دارای منشأ اجتماعی است و از زندگی اجتماعی سرچشمه گرفته است یا آنکه باید سرچشمه دین را در جای دیگری جستجو کرد؟

قضاوت نهائی در مورد سرچشمه دین، مستلزم آن است که به بررسی کلیه دیدگاه‌ها و نظریات درباره منشأ دین (اعم از اجتماعی و غیر اجتماعی) بپردازیم ولی از آنجا که نتیجه‌گیری موضوع مورد نظر (نهاد اجتماعی بودن دین) توقف بر بیان کلیه آن آراء ندارد، تنها به بررسی مهمترین

۶ - اگر پیامبر را ترجمه و مترادف رسول بدانیم و چنانکه علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) فرموده‌اند اگر رسول را وصفی برای انبیاء دارای پیام و رسالت برای مردم بدانیم، در برابر واژه‌نهی که اعم از آن است می‌توان گفت که پیامبران به سوی اجتماع ارسال شده ولی در عین حال معنایش اختصاص به اجتماع داشتن نیست.

نظریات اجتماعی درباره منشأ دین بسنده می‌کنیم.

در مورد منشأ اجتماعی اعتقاد به دین، نظریات مختلفی مطرح گردیده است که مهمترین آنها سه نظریه است.

الف: نظریه‌ای که آنرا معلول ترسی می‌داند که اجتماع در دل افراد می‌آفریند.

این نظریه، تئوری «پل رادین» است، وی عقیده دارد که سرچشمه مذهب، ترسی است که اجتماع در دل افراد به وجود می‌آورد، این ترس خود بر سه نوع و دارای سه منشأ است:

۱- ترسی که از توالد و عقب‌ت و بیماری و مرگ پدید می‌آید.

۲- ترسی که از چگونگی تماس افراد با دنیای پیرامون خودشان و با قوای طبیعی به وجود می‌آید.

۳- ترسی که از برخورد و تنازع فرد با هم‌نوعانش ناشی می‌شود. در پاسخ این تئوری باید گفت:

۱- برخی از اموریاد شده نظیر برخورد با طبیعت، امری اجتماعی نیست و ترس ناشی از آن را هم ترس اجتماعی نمی‌توان دانست؛

۲- تئوری یاد شده، ارزشی بیش از یک تئوری نداشته و دلائل قطعی بر صحت آن وجود ندارد، بلکه چنانکه متذکر خواهیم شد، قرائن و شواهدی بر بطلان آن در دست است و هیچ امتیازی بر سایر تئوریا از جمله تئوری منشأ فطری، عقلانی و

آسمانی داشتن دین ندارد، بلکه برخی تئوری‌های دیگر، معقول‌تر و موثرتر به نظر می‌رسد.

۳- اگر این تئوری پذیرفته شود باید انسانهای ترسو، بیشتر معتقدین به دین بلکه کل آنها را تشکیل دهند در صورتی که تاریخ بشریت این موضوع را تکذیب می‌کند و همواره در طول تاریخ بشریت، در میان پیروان ادیان الهی، انسانهای شجاع و دلیری که در راه عقیده خویش و حتی قبل از گرویدن به دین در راه اجراء عدالت و دفاع از مظلومین هیچ ترسی نداشته‌اند و حتی تا سرحد جان خویش تلاش کرده و تسلیم نشده‌اند، بسیار وجود داشته و چنین پیروانی اختصاص به زمان و برهه خاصی نداشته‌اند.

۴- لازمه چنین تئوری این است که اعتقاد افراد به دین و شدت و ضعف آن، کاملاً وابسته به احساس ترس و عدم آن باشد، مثلاً هنگامی که انسانی احساس ترس نداشته باشد منکر دین شود و یا کسانی که بسیار ترسو هستند مراتب ایمانشان بیش از دیگران باشد، در صورتی این امر نیز برخلاف واقعیت عینی است.

۵- بعلاوه دو نوع ترس اول، در صورتی پدید می‌آید که فرد، نسبت به امور یاد شده شناخت کافی نداشته باشد، در صورتی که در طول زندگی بشر در بین پیروان ادیان، انسانهای دانشمند و آگاهی که سرآمد مردم دوران خود بوده‌اند، زیاد

وجود داشته است. ۷

* ب - نظریه ای که عامل اقتصادی را منشأ دین می داند.

مارکسیسم که از مکتبهای تک عاملی در امور انسانی است و کلیه پدیده های اجتماعی را به یک عامل و زیربنا که اقتصاد است برمی گرداند، در مورد دین نیز چنین تصور نادرستی را مطرح ساخته است، این نظریه که توسط مارکس، انگلس، لنین و پیروانشان بیان شده بین دین و وضع اقتصادی جوامع، یک نوع ملازمه می بیند و می گوید:

پیدایش افکار بطور کلی و دین بخصوص و همچنین تحول و دگرگونی آنها، تنها منشأ اقتصادی داشته است، مارکسیسم معتقد است سرچشمه پیدایش و تحولات کلیه افکار و اندیشه های بشری من جمله دین را پیش از هر چیز باید در وضع اقتصادی جامعه جستجو کرد.

«کونستیهاتینو» ضمن اشاره به تحلیل های دیگری که اندیشه ها و افکار را معلول عوامل غیر اقتصادی می دانند می گوید:

ولی مارکسیسم لنینیسم همواره با امثال اینگونه مسخ ماتریالیسم تاریخی مبارزه کرده و ثابت نموده که سزاوار است منبع و منشأ اندیشه ها و افکار اجتماعی، سیاسی، حقوقی و دینی را قبل از هر چیز در اقتصاد جستجو کرد.

البته این تنها تعلیل و تبیین مارکسیسم در مورد پیدایش دین به شمار نمی رود، بلکه گاهی آن را معلول جهل و زمانی منشأ آن را عجز بشر نیز می داند و این امر حاکی از اضطراب و تناقضی است که مارکسیسم در این مورد دچارش شده است.

بهر حال از تبیین ها و تعبیرات مختلفی که رهبران مارکسیسم در باره پیدایش دین ارائه داده اند به دو نوع تبیین اقتصادی در زمینه پیدایش دین می توان دست یافت.

۱ - دین ساخته و پرداخته دست محرومین است، ستمدیدگان تاریخ، استثمارشدگان و رنجدیدگان که از ستم استثمارگران و ستمگران به ستوه آمده بودند و در عین حال راهی برای انتقام و قیام در پیش رونمی دیدند، برای تسلی خاطر خویش و رهائی از آن همه رنج و اندوه جانناکاه، دین را ساختند تا از احساس آن همه رنج و عذاب، خود را رها سازند، البته این عمل به صورت غیر ارادی و ناخود آگاه انجام می گیرد.

مارکس می گوید: «دین آه یک موجود مستأصل و لبریز از اندوه و روح جهان بی روح و اندیشه جهان فاقد شعور است دین افیون خلقها است».

۷ - این نکته نیز شایان توجه است که بر فرض پذیرش اینکه ترس موجب قبول معتقدات دینی گشته است، نباید چنین نتیجه گرفت که معتقدات دینی واقعی ندارند و خدا و معاد و... صرفاً امور ساخته ذهن بشر است.

لین می‌گوید: «خدا پیش از هر چیز مجموعه‌ای از اندیشه‌های تاریخی و معیشتی است که حاصل مشقت‌های آدمیان، جهان و طبیعت خارج و اسارت و ستم طبقاتی است».

۲- در دومین تبیین اقتصادی مارکسیسم، دین ساخته و پرداخته دست استثمارگران به منظور تحمیل مردم است، استثمارگران که می‌خواهند دیگران را چپاول کنند، دین را به عنوان وسیله‌ای برای استثمار و دادن وعده‌های پوچ به ستمی‌دگان و استثمارشدگان ساختند تا از یک سو آنان را آماده برای استثمار شدن سازند و از سوی دیگر مانع از انقلاب و قیام آنها علیه خود شوند.

لین می‌گوید:

مارکسیسم، همه ادیان معاصر و کلیساها و همه سازمانها و محافل مذهبی از هرگونه راه‌مواره به مشابه ارگانهای ارتجاع سرمایه‌داری نگریسته و آنها را خدمتگذار و مدافع استثمار و وسائلی جهت تحمیل و فریفتن طبقه کارگر دانسته است.

موریس کنفورث می‌نویسد:

مادام که مردم نیاموخته‌اند که در پس هر اصول اخلاقی دینی و تفسیرات سیاسی و اجتماعی، منافع طبقاتی نهفته است و نتوانند آنها را کشف کنند، همچنان به عنوان قربانیان احمق حیل و نیرنگ به صورت خیل فریب‌خوردگان باقی خواهند ماند.

جمله معروف مارکس که می‌گوید: «دین افیون جامعه است» نیز از همین طرز تفکر نسبت به دین سرچشمه می‌گیرد.

نقد تئوری اقتصادی منشأ دین:

۱- اگر طبق تبیینی که از نظریه مارکسیسم گذشت، دین را معلول وضع اقتصادی طبقه استثمارکننده یا استثمارشونده، بدانیم پس باید در کمون اولیه - به اصطلاح مارکسیسم - دین وجود نداشته باشد در صورتی که هیچگونه دلیلی بر این مطلب نیست بلکه به عکس شواهد و دلائلی بر وجود دین که از آغاز پیدایش انسان وجود دارد، در دائرةالمعارف «لاروس» می‌خوانیم:

غرینه دینی در بین تمام اصناف بشر حتی وحشی‌ترین آنها و نزدیکترین شان به زندگی حیوانی وجود داشته است، توجه و اهتمام به مفاهیم الهی و معانی مافوق طبیعی یکی از گزایشهای جهانی و جاودانی بشریت است... دین غریزی جز در مقطعی و برهه‌هایی از زمان که تمدن مادی از حد خودش می‌گذرد و جز در بین افراد معدودی پنهان نمی‌شود و بلکه ضعیف و پژمرده هم نمی‌گردد.

«پل رادین» در کتاب خود به نام «مذهب اولیه» خاطر نشان می‌کند:

دسته‌ای از طوائف اولیه، منجمله طوائفی که دارای ساده‌ترین فرهنگ بودند مانند «استرالیاییان جنوب خاوری» و

ساکنان جزیره «آندامان» و طوائف سیلکنام Selknam منطقه تیرادل فویگو Tierradel Fuego به وجود خدا عقیده دارند.

۲ - هر دو تبیین، تحریف تاریخ است، ما حتی اگر از اسلام هم صرف نظر کنیم و در مورد دیگر ادیان الهی به جنبه ظاهری آن نظر کرده و پیامبران را بنیانگذار ادیان آسمانی بدانیم، خواهیم دید که در این مورد هیچ یک از دو تبیین مذکور صدق نمی‌کند، هیچیک از پیامبران الهی از استثمارگران جامعه نبوده‌اند و هیچیک هم با حکومت‌های ستمکار و طبقة استثمار کننده جامعه از در مسالمت درنیامده‌اند، درست برخلاف آنچه که مارکسیسم تصور می‌کند همه پیامبران، خود مجری عدالت اجتماعی و خواهان پایه شدن قوانین عادلانه الهی بوده‌اند و علیه کلیه کسانی که به استثمار توده‌های محروم پرداخته بودند - چه از گروه حاکم چه غیر آن - به مبارزه جدی اقدام نموده‌اند، در طول تاریخ بشریت حتی یک پیامبر و دین آسمانی نخواهید یافت که سخن مارکسیسم در مورد او یا درباره پيروان حقیقی اش صدق کند.

۳ - این نظریه همانند نظریات دیگر یاد شده، به هیچ وجه از پشتوانه علمی برخوردار نیست و از حد یک فرضیه - آن هم فرضیه‌ای که مستلزم تحریف تاریخ بشریت است - فراتر نمی‌رود.

۴ - در میان ادیان الهی، دین اسلام،

می‌تواند بهترین نفی نظریه مارکسیسم باشد، از یک سو می‌بینیم که اسلام قوانینی علیه هرگونه استثمار وضع نموده و استثمارگران را سرزنش کرده و محکوم دانسته است و جلوتجاوز و چپاول اموال دیگران را می‌گیرد، نظیر حرمت ربا، غش در معامله و استثمار و دزدی به هر شکل که باشد، و از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که در کلیه قوانین حقوقی خود هیچگونه امتیازی برای ثروتمندان قائل نشده و کلیه افراد را در برابر قوانین حقوقی مساوی قرار داده است، محرومین جامعه را ارج نهاده، و تا آنجا پیش می‌رود که وارثان حقیقی او واقعی آینده را مستضعفین می‌داند، اسلام صریحاً اعلام داشته که نباید ظلم کرد و زیر بار ستم هم نباید رفت، هم ظالم و هم آن کس که تن به ستم می‌دهد هر دو را مستحق عذاب دانسته و مبارزه در راه نجات مستضعفین را فریضه شمرده است، طرح مفاهیم متعالی اخلاقی در اسلام - از قبیل ایثار، انفاق، شهادت، بذل جان و مال و فرزند در راه خدا و لزوم مبارزه با ظلم و شرک از یک سو و واجب دانستن رسیدن به خودکفایی و حرمت زیر سلطه کفار و ستمگران قرار گرفتن و حتی حرمت تشبه به کفار - هرگونه پندار باطلی نظیر آنچه را که مارکسیسم درباره دین مطرح کرده نقش بر آب ساخته و از بن ریشه کن می‌نماید، در طول تاریخ اسلام - از آغاز تاکنون - تاریخ گواهی می‌دهد که در میان

پیروان حقیقی اسلام از کلیه طبقات جامعه، افرادی وجود داشته‌اند و همه از هیچگونه کوشش و گذشتی در راه خدا و بندگان خدا کوتاهی نکرده‌اند، ایمان خدیجه و انفاق تمام ثروت خویش و در کنار آن ایمان بلال حبشی، جوهر و امثال آنان از تهیدستان و گروه انصار که از طبقات متوسط نیز در بین آنها بود، جانی برای خیالبافی‌های مارکسیسم باقی نمی‌گذارد.

حرمت تقلید در اصول دین و استدلال‌های عقلی در اسلام و قوت بینش‌ها نیز، دلیل روشنی بر بطلان طرز تفکر مارکسیسم است، چه آنکه تحمیق و فریبکاری با استدلال و شناخت یقینی و قطعی مناسبت ندارد.

مبارزه با خرافات و فریبکاری حتی در آنجا که به نفع شخص پیامبر(ص) و یا پیروان وی باشد و دستور جدال به حق و نهی از جدال باطل نیز دلیل روشنی بر بطلان دیدگاه یاد شده و عدم انطباق آن بر اسلام است.

۵- اگر این تئوری مارکسیستی صحیح باشد - که کلیه افکار انسان منجمله، افکار مذهبی معلول وضع اقتصادی او است - در این صورت مارکسیسم گور خود را به دست خویش کنده است، زیرا با پذیرش این تئوری، خود این فکر و تئوری نیز معلول وضع اقتصادی رهبران مارکسیسم بوده و هیچگونه ارزش

علمی ندارد و حاوی تناقض می‌باشد چه رسد به آنکه تبیین آن در مورد دین یک نظریه علمی بشمار آید.

ج - نظریه‌ای که آداب و رسوم اجتماعی و مراسم دسته‌جمعی را علت پیدایش دین می‌شمارد.

این نظریه اجتماعی مذهب، توسط روبرت سن اسمیت^۸، دورکیم^۹، جین هاریسن^{۱۰}، الیوت دینسور چاپل^{۱۱} و کارلتون استونس کن^{۱۲} مطرح شده است، این دانشمندان هم منشأ دین را در آداب و رسوم دسته‌جمعی و گروهی نهفته می‌بینند و معتقدند انسان‌های اولیه در جشنها که با آداب و رسوم خاصی انجام می‌گرفته به مذهب رسیده است، هر چند تفاوت‌هایی جزئی در عقائدشان وجود دارد مثلاً «دورکیم» برگزاری این جشنها را به منظور رفع خستگی می‌داند ولی «جین هاریسن» می‌گوید جشنها به مناسبت حوادث مهم زندگی از قبیل تولد و ازدواج و مرگ برگزار می‌شد و «الیوت دینسور چاپل» و «کارلتون استونس کن» معتقدند جشنها برای اعاده توازن و تعادل در شرائط

- 8- Robertson Smith
- 9- Emile Darkheim
- 10- Jane Harrison
- 11- Eliot Densomer Chapple
- 12- Carleton Steaens con

بحرانهای اجتماعی بر پا می‌شد.

به هر حال از آنجا که این نظریه بیشتر به «دورکیم» منسوب است و چنانکه گذشت، تفاوتی اساسی بین تبیین‌های مختلف این دانشمندان به چشم نمی‌خورد به بیان و توضیح این نظریه از دیدگاه «دورکیم» بسنده می‌کنیم.

«دورکیم» که اصلاً فکر و عناصر اولیه اندیشه و پایه‌های اساسی آگاهی (شناخت عقلی) را زائیده زندگی اجتماعی می‌داند، در مورد شناخت و باوردینی نیز چنین عقیده‌ای داشته و آن را معلول علل اجتماعی می‌داند، تئوری «دورکیم» دارای چندین مقدمه است که به ذکر مهمترین آنها می‌پردازیم.

الف - بهترین وسیله برای بررسی و تبیین و توصیف پدیده پیچیده‌ای چون دین، این است که آن را در آغاز پیدایش و پیش از آنکه عناصر اجنبی به آن افزوده گردد، مورد بررسی قرار دهیم.

ب - بررسی دین در آغازش به معنی بررسی آن در اقوام ابتدائی است که جماعتی هستند که خانواده‌هایشان هنوز تمایز ویژه‌ای از هم ندارد، بلکه بر نظام قبیله‌ای و طایفه‌ای و خاندانی (کلان) مبتنی است.

ج - معروف است که «کلان‌ها» که هسته‌های کوچک جوامع ابتدائی را تشکیل می‌دهند، قوامشان به وحدت لقب مشترک بین افراد بشر می‌باشد، این لقب

غالباً اسم حیوان یا گیاه می‌باشد و در برخی موارد هم نام جماد یا ستاره‌ای مطرح است.

د - هر «کلان» معتقد است که با مسامی این اسم پیوند قدیم حیاتی یا روحی دارد و به همین جهت کلان آن را تعظیم کرده، تصویر آن را بر خانه‌ها، ابزارها، اسلحه‌ها و پرچم‌های خود ترسیم می‌کنند، بلکه گاهی افراد آن را بر بدن خود خالکوبی می‌کنند، گویا این اسم و تصویر آن، بمنزله کارت شناسائی است که انتساب هر یک را به «کلان» خود محقق می‌سازد.

ه - این نظام، نظام «توتمی»^{۱۳} یا نظام لقب خانوادگی نامیده می‌شود و این نظام، نظامی است که در ملت‌های مختلف قدیم، نظیر ملت‌های مصری، اتیوپی، عربی، یونانی، رومی و... شناخته شده است و در افسانه‌های ملی اروپا، هم اکنون آثاری از آن موجود است و از قدیم تا کنون در قبائل وحشی و غیرمتمدن در آمریکا و استرالیا به صورت پراکنده وجود دارند.

و - به اعتقاد «دورکیم» قبائل غیرمتمدن استرالیا، بهترین و بارورترین زمینه برای بررسی پدیده دین می‌باشد زیرا ساکنین آن کمتر دگرگون شده‌اند و

۱۳ - عبدالله درآز گوید: کلمه توتم را بمعنی محل و جایگاه و مکن قبیله و گاه بمعنی شمار و علامت ذکر کرده‌اند.

نزدیکترین مردم به طبیعت اولیه می باشند به همین جهت «دورکیم» واقعیت‌های زیربنائی نظریه اش را از این جوامع گرفته است.

«دورکیم» می گوید: با بررسی این جوامع به این نتیجه رسیده است که این امت ها هنگامی که «توتم» را تعظیم می کنند در عین حال مسمای این لقبها را نیز تعظیم می کنند و چون این اسم بین آن حیوان وجد اعلی و افراد کلان، مشترک است و پیوند بین این سه به گونه ای عمیق و مستحکم است که وحدت بخش آنها است، تعظیم، هر سه را دربر می گیرد هر چند قسمت اعظم این احترام و تعظیم را برای آن اسم مشترک با آن تصویر جامع و یا آن علامت و خالکوبی قرار می دهند تا آنجا که به این تصویر، آثار عجیب و ویژه گیهای شگفتی نسبت داده می شود و گمان می کنند که هر کس در جنگ، آن را با خود حمل کند بر دشمنان پیروز می شود و یا در هدف گیری هنگام تیراندازی، موفق می شود و اگر آن را بر زخمها بگذارند زودتر بهبودی حاصل می شود و مسائلی از این قبیل، ولی اینها همه معمولاً به حد عبادت نمی رسد و به اندیشه تدین و تقدیس و معبود داشتن نمی انجامد و لذا هر یک جداگانه به تلاش و فعالیت برای تأمین زندگی خود می پردازد در حالی که هیچگونه جلوه ای از دین در احوال عادی، بینشان به چشم نمی خورد جز اجتناب از برخی امور

ممنوعه.

حقیقت دین و مظهر تام آن در موسم های خاصی نمودار می گردد که جشنهای پرشوری برگزار می شده که بسیار افراطی بود و عنان خویش را رها می ساختند، این جشنها با فریادها، سرو صداهای عجیب، زدن طبلها و نواختن آلات موسیقی، همراه بود، این جشنها آنها را تا حد بیهوشی و حالت خلسه پیش می برد، بلکه گاهی به حد اقدام به اعمال ممنوعه ای که سخت بدان پای بند بودند می رسید، هر احساسی که به کسی دست می داد بدون مقاومت زیادی بر دیگران مؤثر واقع می شد، هر شرکت کننده در حال اجتماع، این تأثرات را بیرون فکنی می کرد و عاطفه و احساسی که در یکی پدید می آمد از یکی به دیگری سرایت کرده و همچون بهمینی که پیش می رفت نیرومندتر می گردید بطوری که جمعیت احساس می کرد که دارای نیرو و قدرت خارق العاده ای است، و در اینجا است که این فکر به ذهنشان خطور می کند که چه خوب است که با عبادت و تضرع و زاری متوجه منشأ این آثار شوند و آن نیروی خارق العاده را بپرستند و تقدیس کنند و به این ترتیب جامعه، خود روح کلی را می آفریند و سپس او را تقدیس می کند و می پرستد و به این طریق جماعت بدون آنکه خود هم بدانند خویشان را می پرستند، «دورکیم» حتی تحول ادیان را

هم معلول جامعه می داند.

نقد نظریه دورکیم

بر نظریه «دورکیم» نقدهای بسیاری وارد است که به برخی از آنها توجه می‌کنیم:

۱ - تکیه «دورکیم» در بررسی جوامع ابتدائی، برگزارشات جهانگردان مبتنی است و جهانگردان نه هدفشان بررسی بخصوص دین در آن جوامع بوده و نه افراد با اطلاع و دانشمندی بودند که با دقت کامل مسائل را بررسی نمایند.

۲ - جوامع به اصطلاح ابتدائی، بخوبی نمی‌توانند عقائد خویش را تبیین و تحلیل کنند، و لغاتی که بطور کامل عقائدشان را بیان کند در اختیار ندارند.^{۱۱}

۳ - بدویان همانند سائر انسانها - بلکه چنانکه «فریزر» می‌گوید بیش از انسانهای معمولی - از دادن اطلاعات صحیح در مورد امور خصوصیشان خودداری می‌کنند و به دلایل مختلف، اغلب، اطلاعات نادرست و غلط می‌دهند.

۴ - کسانی که روی این اقوام تحقیق می‌کنند چنانکه اشاره شد غیر از کسانی هستند که اطلاعات خام را به دست می‌آورند و گزارشها را تهیه می‌کنند، محققین کسانی هستند که گاه حتی برای یک بار هم موضوع مورد تحقیق خود را ندیده‌اند.^{۱۲}

۵ - تفهیم و تفهم با انسانهای بدوی

کار آسانی نیست و گزارشگران ناچارند به مترجمان متوسل شوند یا انگلیسی کمکی یعنی **piggin English** را بکار برند.

۶ - معمولاً سؤال و پاسخ با افراد خاصی از این قبائل انجام می‌گیرد و یک فرد و حتی چند فرد نمی‌توانند بیانگر فکر کل افراد باشند، لذا جهانگردان در مورد قبائل بدوی، گزارشهای متناقض داده‌اند.

۷ - هیچ دلیلی نداریم که نظام قبیله‌ای نمایانگر انسان ابتدائی است بلکه خلاف آن هم نقل شده است، «روبرت اسمیت» می‌گوید: قبائل یاد شده، جدیدترین قبائل هستند و قدیمی‌ترین قبائل ساکنین جنوب استرالیا هستند که «توتمیسم» در آنجا حاکم نیست بلکه عقیده «اله اعلی» به صورت کاملاً روشنی وجود دارد، این امر مورد تأیید «ژان کازنو» و «فریوید» نیز بوده و از بیانات خود «دورکیم» نیز استفاده می‌شود.

۸ - آنچه را گزارشگران می‌نویسند،

۱۱ - البته امکان دارد جوامعی که ابتدائی نامیده

شده‌اند در واقع در این زمینه در سطح جوامع کنونی، یا پیشرفته‌تر باشند و ما نتوانیم مقصود دقیق آنان را بفهمیم و یا ما از الفاظ و لغات دقیق آنان کاملاً اطلاع نداشته باشیم ولی بهرحال این اشکال بر «دورکیم» که خود جوامع ابتدائی را در بُعد فرهنگی، بدوی می‌داند وارد است.

۱۲ - فریوید در توتسم و تابومی می‌گوید: افراد اول (گزارشگران)، سیاحان و مبلغان مذهبی هستند در حالی که گروه دوم (تحلیل‌گران) شامل دانشمندی است که شاید هرگز موضوع تحقیقات خویش را ندیده‌اند.

ظاهر آداب و رسوم و آنچه را که با چشم و گوش می‌توان دید و شنید، است ولی ما نمی‌توانیم حالت روحی انسان ابتدائی را در خود احساس کنیم و به قول «فروید» درک ما از آنها به اندازه درکمان از کودکان، ناقص و ناچیز است و همیشه در معرض آن هستیم که رفتار و حالات انسان بدوی را بر اساس کیفیات نفسانی خویش تعبیر و تفسیر کنیم.

۹ - معلوم نیست «توتیمسم» مذهب انسان‌های ابتدائی باشد، شاید صرفاً یک نوع فرهنگ عاری از مذهب باشد و لذا است که برخی از اندیشمندان گفته‌اند: «توتیمسم» پیش از آنکه نظام دینی باشد یک نظام مدنی، حقوقی، قضائی و اقتصادی است، این مطلب مورد تأیید «کازنو» و «اسمیت» بوده و «دورکیم» نیز نسبت به تعدادی از قبائل استرالیا به آن تصریح کرده است.

۱۰ - «دورکیم» در بررسی خود دچار اشتباه روشی هم شده و حتی برخلاف روشی که خودش توصیه می‌کند عمل کرده است، «دورکیم» معتقد است برای بررسی پدیده‌های اجتماعی همه‌جانبه، نظیر نهادها اگر بخواهیم به حالت طبیعی جامعه برسیم باید حالت مورد نظر را از رفتار غالب افراد در غالب زمانها و مکان‌ها به دست آوریم.

ولی در بررسی «دین» دیلیپیم که چگونه «دین» را در آن حالات نادر

گروهی جستجو می‌کند و آن همه اعتقادات، عبادات، اخلاق و قوانین را نادیده می‌انگارد و جلوه‌های بی‌دینی را منشأ حقیقت دین قرار می‌دهد.

چگونه «دورکیم» که اساس «دین» را تقدس و امور مقدس می‌داند و منشأ تقدس را در حرمت پرده عصمت آنها نهفته می‌بیند، منشأ دین را، جلوه‌گاه هتک حرمت و نادیده انگاشتن حرمت اشیاء مقدس می‌پندارد.

۱۱ - کلیه این نظریات و اکثریت قریب به اتفاق نظریات دیگر درباره منشأ دین، مبتنی بر پیش فرض قلبی عقل‌تدریجی است که هیچ دلیلی بر آن نیست بلکه شواهد و دلائل برخلاف آن گواه است.

۱۲ - حال بر فرض که ما از تمام آن اشکالها دست برداریم و همه را نادیده انگاریم، آیا می‌توان با پذیرش آن مقدمات به اجتماعی بودن دین و نهاد اجتماعی بودن آن معتقد شویم؟ حقیقت این است که این کاخ عظیم، در عین حال بر پایه‌های بسیار ضعیف و سستی بنا شده است، بد نیست قبل از هر چیز به سخنی از «هانری هوبرت» توجه کنیم:

اینکه پدیده‌های دینی در گروهی پدید می‌آید و با اختلاف جوامع، مختلف می‌باشد، برای اثبات اینکه امور دینی واقعاً پدیده‌هایی اجتماعی هستند کافی نمی‌باشد... پدیده‌های واقعی اجتماعی (چنانکه در قوانین و قواعد اقتصادی

مشاهده می‌کنیم) دارای وجود خارجی مستقلی از افراد است و فعالیت افراد آن را تحدید و تعدیل می‌کند و افراد بدون آنکه خود توجه داشته باشند یا حتی موافق باشند در تحدید و تعدیل آن به تعاون و همزیستی عمل می‌کنند؛ آیا پدیده‌های دینی هم چنین هستند؟ بدون شک بخش مهمی از دین در نظر ما چنین می‌آید، ولی اگر ادیانی را که هم اکنون در پیش رو داریم و دین‌هایی را که در آن افراد با قلب‌هایشان با هم مشترک می‌شوند بررسی کنیم، این بررسی بطور طبیعی ما را سوق می‌دهد که بخش عظیمی از دین را به ابتکار فردی اختصاص می‌دهیم.^{۱۶}

از بررسی نظریات اجتماعی دین به این نتیجه رسیدیم که منشأ اجتماعی داشتن دین نه تنها بدون دلیل است بلکه مسخ تاریخ نیز می‌باشد و حکایت از عدم آگاهی لازم در مورد دین و انسان و غفلت از مفهوم نهاد اجتماعی دارد و دین را معلول زندگی اجتماعی دانستن، از حد حدس و یک تئوری بدون دلیل، بلکه مردود فراتر نمی‌رود، بنابراین نهاد اجتماعی بودن دین به معنی منشأ اجتماعی داشتن هم صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا آنطور که «ساموئل کینک» می‌گوید بهترین نظریه اجتماعی منشأ دین، تئوری «دورکیم» است که هیچ جامعه‌شناس و محقق (بعد از او) نتوانست که نظریه جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی (دورکیم) را نادیده انگارد، در

حقیقت بسیاری از دانشمندان نظریه «دورکیم» را به منزله منطقی‌ترین نظریات موجود در باره مذهب می‌دانند و در جانی که این نظریه تا این اندازه بی پایه و نادرست باشد، سائر نظریات حساب‌شان پاک است، بعلاوه با ملاحظه دلائل و شواهدی که بر نظریه صحیح - که در قسمت بعد خواهد آمد - هیچ تردیدی در بطلان سائر نظریات باقی نخواهد ماند و چنانکه مشاهده خواهیم کرد دستاوردها و نتیجه تحقیقات دانشمندان علوم اجتماعی مؤید همان نظریه می‌باشند. بویژه ادیان آسمانی که ما بیشتر در صدد تبیین آن هستیم، بلی آنچه می‌توان گفت این است که بسیاری از انحرافات و بدعت‌هایی که در جامعه بشری رخ داده و ادیان دروغینی که مسیر حقیقی بشر را منحرف ساخته و در حقیقت انحراف در دین و از دین می‌باشند ممکن است در صدد عوامل مختلف اجتماعی، پدید آمده باشند چنانکه از آیات شریفه قرآن مجید نیز به اجمال می‌توان همین امر را استفاده نموده که انشاء الله در بخش بعد به اختصار به آن خواهیم پرداخت.

بهر حال اینکه انسانها به مرور زمان

۱۶ - البته آنچه در این کتاب آمده کاملاً با مقصود ما منطبق نیست ولی از آنجا که تنها بُعد اجتماعی را مد نظر قرار داده، بمقدار توصیفی است که از فیل هندوستان می‌شده، مفید است.

روش خاصی را همراه با اعتقادات ویژه‌ای بطور طبیعی برگزینند و نیز اینکه در یک جامعه، آداب و رسوم همگانی شود و احیاناً آمیزه‌ای از اعتقاد به نیروهای مافوق انسان هم داشته باشد یا این موضوع که انسان‌هایی - که دارای امتیازات و نیرو و موهبت‌های فوق‌العاده‌ای هستند نظیر جادوگران، مرتاضان و صاحبان قدرتهای مادی - با استفاده از امکانات خویش، گروهی را به انحراف بکشانند و دینی را ابداع کنند و از سوی گروهی یا اکثر و یا حتی همه آن افراد مورد قبول واقع شود، اینها همه امری است، و اینکه گرایش، روی آوردن، پذیرفتن و معتقد شدن انسان به عقائد دینی و ادیان واقعی و حقیقی، نظیر اسلام، مسیحیت تحریف نشده و سائر ادیان آسمانی منشائی الهی و زمینه‌ای عقلانی و فطری داشته‌اند و از طریق عقل، انسان به اصول آن پی برده و با کمک وحی به تفصیل آن رسیده است، امری دیگر می‌باشد، ما هرگز نمی‌خواهیم ادعا کنیم که تمام آنچه در جهان بنام دین مطرح است دارای منشأ آسمانی است و

نه مدعی هستیم که آنچه به نام ادیان آسمانی مطرح است، کلیه اصول و فروع کنونی‌اش از وحی نشأت گرفته، بلکه معتقدیم جز اسلام سائر ادیان آسمانی تحریف شده‌اند ولی با این عقیده جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان هم که می‌گویند انسانهای اولیه دینی نداشته‌اند و یا دین شرک و یا توتمیسم و نظائر آن مذهبشان بوده، نیز سخت مخالفیم، از دیدگاه قرآن اولین انسانی که آفریده شده بدون شک دیندار و خداپرست بلکه پیامبر خدا بوده است، همچنین اینکه توجه به دین و جهان ماوراء برخلاف مرثت انسان بوده و بشر در اثر جهل، ترس، مراسم اجتماعی، وضع اقتصادی و... به آن روی آورده باشد نیز مطلبی است که هیچگونه دلیلی بر آن نیست.

۱۷- سوره استفاده «سامری» در زمان حضرت موسی علی نبیها وآله و علیه السلام و منحرف ساختن قوم آن حضرت علیه السلام از خداپرستی به گوساله پرستی و پیدایش بهائیت به دست استعمارگران، نمونه گویائی در این زمینه است.

ادامه دارد

